بچه‌های بشری

• سال پنجم • مرداد ۹۵ • شماره ۵۳
ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا



دوست گلم با من بخوان

خواهش مؤدبانه ۲

علی‌کوچولو هِی می‌خوابید ۵

بچّه‌ی خاله سوسکه ۸

شکارچی و ماهیگیر ۱۰

سزای خیانت ۱۳

از دماغ فیل افتاده ۱۵

ویتامین‌های پرکار ۱۸

خانواده‌های حیوانات ۲۰

موجودات جنگل ۲۱

جالب است بدانید! ۲۳

خنده‌های تابستانی ۲۵

پاسخ چیستان‌های تیر ۲۶

خواهش مؤدبانه

بچه‌ها در حال بازی و شادی در کوچه و بزرگ‌ترها هم در حال رفت و آمد و گاهی صحبت با هم بودند. من و دوستانم به خانه‌هایمان برمی‌گشتیم که دیدیم یکی از همسایه‌ها شلنگ آب را به داخل کوچه آورد تا ماشینش را بشوید.

او آب را با فشار بالا روی ماشین گرفت، بعد شلنگ را به زمین انداخت و شروع به شستن ماشین کرد اما شیر آب همچنان باز بود. با تعجب به این منظره نگاه می‌کردیم که یکی از بچه‌ها به‌نام شهابیان به‌طرف آن مرد رفت. با ادب سلام کرد و گفت: «ببخشید! خواهش می‌کنم شیر را ببندید تا آب اسراف نشود و با خیال راحت ماشین را بشویید.»

صاحب ماشین با چهره عصبانی و برافروخته گفت: «تو یک الف بچه می‌خواهی مرا نصیحت کنی؟ خودم می‌دانم چه باید بکنم.» شهابیان باز هم با ادب، دستش را روی سینه گذاشت و گفت: «آقا، قصد بی‌ادبی نداشتم. اجازه دارم یک سؤال بپرسم؟» آن مرد گفت: «نه، من که بیکار نیستم به سؤال‌های تو جواب بدهم. برو دنبال کارت! بچه‌ها هم برای ما معلم شده‌اند!»

شهابیان آرام از مرد دور شد. همسر آن مرد که شاهد گفت‌وگوی آن دو بود، با ناراحتی رو به مرد کرد و گفت: «این بچه راست می‌گوید، چرا آب را اسراف می‌کنی؟ لازم نیست ماشین را بشویی! خودم با یک سطل آب آن را برایت تمیز می‌کنم. چرا ما بزرگ‌ترها گاهی فکر می‌کنیم همه چیز را

می‌دانیم؟ آب متعلق به فرزندان ما هم هست. فکر کن اگر یک روز فرزند ما تشنه باشد و آب نباشد، چه باید بکند؟»

مرد وقتی نگاهش به دختر کوچکش افتاد که در بغل مادر به خواب آرامی رفته بود، سرش را پایین انداخت. همسرش شیر آب را بست و شهابیان را صدا کرد. بعد آقا و خانم همسایه با شهابیان صحبت کردند، دستی به سرش کشیدند و شهابیان هم خندان و شاد با آن‌ها خداحافظی کرد و به‌طرف ما آمد. مطمئن بودیم که آن مرد به دلیل رفتار نامناسبش از شهابیان عذرخواهی کرده است.

«قاصدک»

علی‌کوچولو، هِی می‌خوابید

علی‌کوچولو صبح که می‌شد

از جای خود پا نمی‌شد

صورت خود رو نمی‌شست

تمیز و زیبا نمی‌شد

می‌خوابید و می‌خوابید

تا آنکه آفتاب می‌اومد

می‌تابید، صدا می‌زد:

«خوابی یا بیداری علی

آخه مگه بیکاری علی»

خروس می‌گفت:

«قوقولی قوقو،

سحر شده علی‌کوچولو!»
کلاغه می‌گفت:
«قار و قار و قار،
علی‌کوچولو! خوابی یا بیدار؟»
علی‌کوچولو جواب می‌داد:
«حرف نزنید، خوابم می‌آد.»
بعد می‌خوابید،
نزدیک ظهر پا می‌شد
تنهای تنها می‌شد
حوصله‌اش سر می‌رفت
این ورو آن ور می‌رفت
داد می‌کشید: «آفتاب خانم،

آی قوقولی، آی کلاغه کجایید
کِی پیش من می‌آیید؟»
آن‌ها می‌دادند جواب:
«علی‌کوچولو باز بخواب!
کجا بیایم
تو تنبلی ما نمی‌آیم.»
علی‌کوچولو همیشه تنها می‌موند
از همه چیز جا می‌موند
تا اینکه فهمید خودش
تنبلی خیلی زشته
هرکی سحرخیز باشه
دنیا براش بهشته

«اسدا... شعبانی»

بچّه‌ی خاله سوسکه
خوابیده خاله سوسکه
تو رختخواب، پا دیوار
یک کمی حال نداره
چون که شده بچه‌دار
خوشحاله آقا موشه
چون شده امروز بابا
دلش می‌خواد از خوشی
بپره توی هوا
بچه‌ی خاله سوسکه
سوسکی قشنگ و نازه

دست و پاهاش کوتاهه
شاخکاشم درازه
می‌خنده بچه، انگار
باباشو خوب شناخته
باباش با پوست گردو
براش یه ننو ساخته
مادر مهربونش
براش لالایی می‌گه:
لالا، لالا، لالایی
آروم بخواب تو دیگه
بخواب که مثل بابات
زرنگ و باهوش بشی

قد بکشی روز به روز
اندازه‌ی موش بشی

«شکوه قاسم‌نیا»

شکارچی و ماهیگیر

پادشاه ژاپن دو پسر داشت که یکی عاشق شکار و دیگری عاشق ماهیگیری بود. یک روز دو برادر علاقه‌های خود را با هم عوض کردند. برادر بزرگ‌تر که عاشق شکار بود، به ماهیگیری و برادر کوچک‌تر به شکار رفت. برادر بزرگ‌تر قلاب ماهیگیری را گم کرد و برادر کوچک خیلی عصبانی شد. برادر بزرگ‌تر قول داد هر طور شده، قلاب امانت او را پیدا کند.

برادر بزرگ‌تر همه‌جا را گشت اما قلاب را پیدا نکرد و خسته شد. می‌خواست از جست‌وجو دست بردارد که تمساحی را دید.

تمساح به او گفت: «بهتر است به دیدن سلطان دریا برویم و از او کمک بخواهیم.» برادر بزرگ‌تر قبول کرد و با تمساح به قصر سلطان دریا رفتند.

در آن‌جا از او استقبال گرمی کردند. به‌دستور سلطان دریا همه‌جا را گشتند و عاقبت قلاب را پیدا کردند. وقتی برادر بزرگ می‌خواست برگردد، سلطان دریا یک صدف سیاه و یک صدف سفید به او داد و گفت: «صدف سیاه می‌تواند آب دریا را زیاد کند به طوری که تمام سطح کره‌ی زمین با آب پوشانده شود و صدف سفید می‌تواند آب دریا را کم کند.»

برادر بزرگ‌تر در راه برگشت، شنید پدرش از دنیا رفته و برادر کوچکش بر تخت سلطنت نشسته است در حالی که طبق قانون، تاج پادشاهی به برادر بزرگ‌تر می‌رسید. برادر کوچک

به نگهبانان دستور داده بود با دیدن برادر بزرگ، او را بکشند. وقتی برادر بزرگ به قصر رسید، با هجوم نگهبانان رو به رو شد و پا به فرار گذاشت، نگهبانان هم به دنبالش دویدنـــد. بـــرادر بزرگ صدف سیاه را بیرون آورد و با دست راســـت فشـــار داد. بلافاصله آب دریا بالا آمد و نگهبانان قصر و برادر کوچک را با خود برد.

برادر کوچک که در حال غرق شدن بود، به التماس افتاد و از برادر بزرگ درخواست بخشش کرد. بـــرادر بـــزرگ درون آب پرید و او را نجات داد. بعد صدف سفید را بیرون آورد و فشـــار داد. آب دریا فروکش کرد. برادر بزرگ برادر کوچک خـــود را بخشید و او هم از سلطنت کناره‌گیری کرد و بقیه‌ی عمر خود را در خدمت برادر بزرگ‌تر سپری کرد. «ترجمه محمد شمس»

سزای خیانت

عقاب و روباه با هم دوست شدند و برای آنکه آشنایی و دوستی خود را محکم‌تر کنند، تصمیم گرفتند نزدیک هم زندگی کنند. عقاب بالای درختی بلند آشیانه کرد و همان جا تخم گذاشت. روباه نیز در همان نزدیکی در میان بوته‌ها لانه کرد و توله‌هایش را به‌دنیا آورد. روزی روباه برای جست‌وجوی غذا از خانه خارج شد. عقاب که گرسنه بود، از بالای درخت به میان بوته‌ها شیرجه زد، توله‌های روباه را ربود و آن‌ها را به آشیانه برد و خورد.

وقتی روباه برگشت، همه چیز را فهمید. او که به انتقام از عقاب می‌اندیشید، چنان نگران دست یافتن به او بود که

تولههایش را از یاد برده بود. روباه فکر میکرد: «جانوری مثل من که قادر به پرواز نیست، چگونه میتواند پرندهای چون عقاب را تعقیب و مجازات کند؟ تنها کاری که از من ساخته است، این که از عقاب فاصله بگیرم و همانند جانوری ضعیف و ناتوان او را لعن و نفرین کنم.»

طولی نکشید که عقاب بهسزای خیانتی که در حق دوستش کرده بود، رسید. گروهی از مردم در معبدی گوسفند قربانی را میسوزاندند. عقاب بهسرعت خود را به محراب رساند، تکه گوشتی نیمسوخته را ربود و آن را به آشیانهاش برد. درست در همان زمان، بادی شدید وزید و تکه گوشت نیم سوخته را شعلهور کرد و پوشالهای خشک آشیانه عقاب را به آتش کشید . جوجههای عقاب که هنوز قادر به پرواز نبودند،آتش گرفتند و

از بالای درخت به زمین افتادند. روباه که شاهد مـاجرا بـود، خود را به جوجه‌ها رساند و در برابر چشمان عقـاب، آن‌هـا را خورد.

این حکایت نشان می‌دهد کسانی کـه در دوسـتی خیانـت می‌کنند، گرچه طرف مقابل آن‌ها توان انتقام گرفتن را نداشته باشد، سر انجام به‌سزای خیانت خود خواهند رسید.

«ترجمه حسین ابراهیمی»

از دماغ فیل افتاده

می‌گویند در زمان حضرت نوح (:)، هرچه آن حضرت مردم را به پیروی از راه خدا دعوت کرد، به نتیجه نرسید. آن‌گـاه بـه فرمان خداوند، کشتی بزرگی ساخت و از هر نوع حیوان، یـک جفت نر و ماده را به کشتی برد و با تعدادی از مردم که ایمـان

آورده بودند، سوار کشتی شد. طوفانی شـــدید آغـــاز شـــد و بارانی تند بارید. سیل جاری شد، همه چیز و همه کس در سیل غرق شدند و یاران حضرت نوح (:) و حیواناتی کـــه در کشـــتی بودند، جان سالم به در بردند.

مدتی طول کشید تا باران قطع شد و آب فروکش کـــرد. در این مدت، مدفوع و فضولات حیواناتی که در کشـــتی بودنـــد، بسیار زیاد شده بود و بوی بد آن، همه را آزار می‌داد. پیروان حضرت نوح (:) پیش او رفتند و از وضع بد داخل کشتی شکایت کردند. آن حضرت هم از خدا کمـــک خواســـت. خداونـــد بـــه حضرت نوح (:) دستور داد دستی به خرطوم فیـــل بکشـــد. آن حضرت هم چنین کرد، ناگهان از خرطوم فیل، حیـــوانی پدیـــد آمـــد که آن حیوان خوک بود.خوک مشغول خـــوردن فضولات

حیوانات داخل کشتی شد و در نتیجه، کشتی تمیز شد.

شیطان که نمی‌خواست یاران حضرت نوح (:) نجات پیدا کنند، دستی به پشت خوک کشید و موش به وجود آمد. موش مشغول جویدن کشتی شد. کشتی داشت سوراخ می‌شد که ساکنان کشتی از حضرت نوح (:) برای نابود کردن موش کمک خواستند. حضرت نوح (:) دست به پشت شیر کشید. شیر عطسه‌ای کرد و گربه به وجود آمد. گربه موش را دنبال کرد و آن را گرفت و کشتی نجات یافت. خوک حیوان کثیفی بود اما به حیوانات داخل کشتی فخر می‌فروخت و می‌گفت: «من از دماغ فیل افتاده‌ام.»

این ضرب‌المثل در مورد کسانی به کار می‌رود که از خود راضی و مغرور هستند و بی مورد به دیگران فخر می‌فروشند.

«فوت کوزه‌گری، مصطفی رحماندوست»

ویتامین‌های پرکار

غذایی که می‌خورید، علاوه بر کربوهیدرات و چربی، مقداری ویتامین و مواد معدنی دارد. این مواد برای بدن شما ضروری هستند.

ویتامین‌ها چه می‌کنند؟ ویتامین‌ها مانند کارگرهای کوچکی هستند که به مواد غذایی دیگر در بدن کمک می‌کنند که کارهایشان را انجام دهند. در مواد غذایی حدود ۲۰ نوع ویتامین وجود دارد که بیشتر آن‌ها را با الفبای انگلیسی نام‌گذاری کرده‌اند. برای مثال، ویتامین «A» آ کمک می‌کند در تاریکی ببینید. این ویتامین را در زرده تخم‌مرغ، جگر سیاه، شیر چرب و هویج می‌توانید پیدا کنید.

ویتامین «B» ب انواع مختلفی دارد که هر یک کار خاصی انجام می‌دهند. غلات، فراورده‌های شیر و گوشت، ویتامین ب

دارند. ویتامین «C» ث به سلامتی و ترمیم بدن کمک می‌کنـــد. این ویتامین را در میوه‌های تازه و سبزی‌ها پیـــدا مـــی‌کنیـــد. ویتامین «D» د باعث استحکام استخوان‌ها و دندان‌ها می‌شود. این ویتامین در کره، ماهی و تخم‌مرغ یافت می‌شود.

در گذشته دریانوردان دچار بیماری «اسکوربوت» می‌شدند. علت این بیماری که سلامتی آن‌ها را به خطر می‌انـــداخت، آن بود که دریانوردان مدت‌های طـــولانی در دریـــا بودنـــد و بـــه سبزی‌های تازه و میوه دسترسی نداشتند. به همین دلیل ویتامین ث بدن آن‌ها کم می‌شد. بدن می‌تواند به کمک نور خورشـــید، ویتامین د تولید کند. مردمی کـــه در کشـــورهای کـــم آفتـــاب زندگی می‌کنند، باید این ویتامین را از راه مواد غذایی تـــأمین کنند.

«ترجمه امیر صالحی طالقانی»

خانواده‌های حیوانات

حیوانات شکل ظاهری و اندازه‌های متفاوتی دارند. بدن بعضی از آن‌ها را مو یا پشم و بدن بعضی دیگر را فلس پوشانده است. بعضی از حیوانات نیز صدف یا پوششی از پر دارند. گروهی از حیوانات مانند وال‌ها جثّه‌ای بسیار بزرگ دارند و بعضی دیگر مانند کک‌ها خیلی کوچکند.

دانشمندان تعداد گونه‌ها یا انواع حیوانات را بالغ بر ده میلیون تخمین زده‌اند. دانشمندان شناسایی حیوانات از یکدیگر را برای ما آسان کرده‌اند و حیوانات را بر اساس خصوصیت‌های ظاهری و ویژگی‌های متفاوت آنان در گروه‌های مختلف طبقه‌بندی کرده‌اند درست همان‌طور که در یک کتابخانه ،

کتاب‌ها را بر اساس موضوع طبقه‌بندی می‌کنند.

بعضی از گروه‌های اصلی حیوانات به این ترتیب هستند: پستانداران، پرندگان، خزندگان، دوزیستان، کرم‌ها، ماهی‌ها، بندپایان و نرم تنان.

پستانداران **پستانداران، تنها حیواناتی هستند که بدن آن‌ها را مو، پشم یا خز پوشانده است. همه‌ی بچه‌های پستانداران با شیر مادر تغذیه می‌شوند. خفاش، وال و میمون جزو پستانداران هستند. انسان نیز جزو همین گروه است.**

«ترجمه مجید عمیق»

موجودات جنگل

در سرزمینی با آب و هوای معتدل پس از زمستانی سرد و طوفانی، بهار به جنگل درختان برگریز می‌آید. درختان برگریز

در فصل سرما برگ‌هایشان را از دست می‌دهند. همراه با گـــرم شدن هوا جوانه‌ها باز می‌شوند و همه جا پر از برگ‌های تازه و گل‌ها و غنچه‌های زیبا می‌شود. جـــانورانی کـــه بیشـــتر فصـــل زمستان را در لانه‌ها و پناهگـــاه‌هـــای زیـــر زمـــین در خـــواب گذرانده‌اند، بار دیگر فعال می‌شوند.

همچنین پرندگان گوناگونی که زمستان به نـــواحی گـــرم‌تـــر مهاجرت کرده بودند، باز می‌گردند. اواخر بهار و تابستان زمان تغذیه و تولید مثل است. سپس بادهای سرد پاییزی بـــرگ‌هـــای پژمرده را از درختان فرو می‌ریزد و زمستان از راه می‌رسد.

<u>گربه وحشی</u> **گربه‌ی وحشی شـــب‌هـــا بـــی ســـر و صـــدا در جست‌وجوی موش‌ها، موش‌های صحرایی، پرندگان کوچـــک و سایر جـــانوران کوچک در جنگـــل راه می‌رود . طول بدن این**

شکارچی پر قدرت ۶۰ سانتیمتر است. گربه‌های وحشی در اکثر نقاط اروپا، آسیا، آفریقا و سراسر خاورمیانه و هند زندگی می‌کنند.

گوزن زرد **گوزن زرد نر، شاخ‌های پهنی دارد. گوزن ماده مانند بیشتر انواع گوزن‌ها شاخ ندارد. این گوزن‌ها در مناطق پر درخت فراوانند. آن‌ها بومی آسیای غربی هستند ولی امروزه در بسیاری از نقاط جهان یافت می‌شوند.**

«ترجمه صدیقه ابراهیمی و مهرزاده مینانژاد»

جالب است بدانید!

*** تمام خرس‌های قطبی، چپ دست هستند.**

*** با نگاه کردن به گوش حیوانات می‌توانید به تخم‌گذار یا بچه‌زا بودن آن‌ها پی ببرید. حیوانات تخم‌گذار، گوش‌شان**

ناپیدا و بچه‌زایان گوش‌شان نمایان است. تنها یک استثنا در این مورد وجود دارد، آن هم نوعی افعی است که بچه‌زاست اما گوشش دقیق پیدا نیست.

*** ملخ‌ها فراوان‌ترین موجود روی زمین هستند و در هر روز دو برابر وزن خود غذا می‌خورند.**

*** هر چشم مگس از ده هزار عدسی تشکیل شده است.**

*** سوسک‌ها مقاوم‌ترین موجودات در برابر گرسنگی هستند. آن‌ها می‌توانند یک ماه بدون غذا و دو ماه بدون آب زنده بمانند.**

*** سرعت سریع‌ترین حلزون ۲۳ میلیمتر در ثانیه است یعنی یک کیلومتر در ۵ شبانه‌روز.**

*** تنها حیوانی که نمی‌تواند شنا کند، شتر است.**

«ناصر نثار»

خنده‌های تابستانی

☹ پسر به داروخانه رفت و به داروفروش گفت: «دارویی برای تسکین درد بدهید.» داروفروش: «کجایت درد می‌کند؟» پسر با ناراحتی جواب داد: «هنوز هیچ‌جا ولی پدرم مشغول خواندن نامه‌ای است که مدیر مدرسه در باره‌ی من نوشته است.»

☹ معلم: «بچه‌های عزیز! شما باید طوری رفتار کنید که هر هفته حداقل یک نفر را خوشحال کنید، آیا بین شما کسی هست که در هفته گذشته یکی را خوشحال کرده باشد؟» دانش‌آموز: «آقا اجازه! من.» معلم: «آفرین! خوب چه کسی را خوشحال کردی؟» دانش‌آموز: «مادربزرگم را، رفته بودیم خانه‌اش مهمانی ! وقتی برمی‌گشتیم ، از بس همه‌جا را به هم ریخته

بودم گفت: چقدر از رفتنت خوشحالم!»

☹ از دیوانه‌ای پرسیدند: «چرا هی با چکش تو سر خودت می‌کوبی؟» گفت: «نمی‌دانی وقتی ضربه‌ها را قطع می‌کنم، چه احساس آرامشی پیدا می‌کنم!»

☹ پدر: «پسرجان! بدو، برو باغچه را آب بده!» پسر: «آخه باران می‌بارد.» پدر: «بهانه نیار. چتر بردار تا خیس نشوی!»

☹ اولی: «چرا اسکلت نمی‌تواند از طبقه‌ی چهارم به پایین بپرد؟» دومی: «برای اینکه جگر ندارد.»

☹ معلم: «با کلمه اعتراف، جمله بساز.» دانش‌آموز: «می‌خواهم اعتراف کنم دفتر فارسی‌ام را نیاورده‌ام.»

پاسخ چیستان‌های تیر

کلاغ، اسم، پارو، باد، عقل.

Bacheh-ha Boshra



ماهنامه ویژه کودکان نابینا و کم بینا
صاحب امتیاز و مدیر مسئول : نسرین اطیابی
امور فنی : حسین یوسفی فرخزادی
ویراستار: سید محمد حسینی
نشانی : ایران ، تهران صندوق پستی ۱۷۷۷۵/۳۳۸

چاپ بریل، تهران، خیابان ایران، خیابان مهدوی پور، پلاک ۴۸
تلفن: ۳۳۵۱۱۸۸۴ / ۳۳۱۰۳۴۶۸
تلفکس: ۳۳۱۰۲۴۶۶ همراه: ۰۹۱۲ ۳۰۷۰۳۴۸
اجرای جلد: وحید ثابتی

Managing Director: Nasrin Atyabi
Address: P.O.BOX 17775/388 Teh.Iran
Fax: +9821 33102466
Cell Phone: +98 912 307 0328
Website: www.kamna.ir